

سخنی با اهل دعوت

مؤلف:

دکتر عبدالله خاطر

مترجم:

محمد ابراهیم کیانی درمیان

سخنی با اهل دعوت	عنوان کتاب:
دکتر عبدالله خاطر	نویسنده:
محمد ابراهیم کیانی درمیان	مترجم:
آداب و تربیت	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری	تاریخ انتشار:
	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده
است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳	مقدمه‌ی مترجم
۵	مقدمه‌ی مؤلف
۶	مسئولیت‌پذیری در قبال امانت دعوت
۸	اهداف دعوت
۱۲	پاداش بزرگ
۱۷	دو اصل بنیادی دعوت
۲۰	برخی از ویژگی‌های دعوتگر و مربی
۲۶	برخی از تصورات نادرست موجود بر سر راه دعوت
۳۶	چند هشدار به دعوتگران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه‌ی مترجم

اسلام، دین حرکت و پویایی است. با این حال واقعیت زندگی کنونی مسلمانان به گونه‌ای گشته که از شکوفایی و بالندگی مسلمانان گذشته و سلف صالح خبری نیست و مسلمانان در نظام پرهیایوی جهان نوین دست و پا گم کرده‌اند. روزگاری که اُمّت اسلام در مسیر دعوت حرکت می‌کرد، طلایی‌ترین دوران مسلمانان شکل گرفت و آن هنگام که اُمّت از دعوت و حرکت باز ایستاد، جمود فکری و انحطاط عملی دامنگیر مسلمانان شد و گذشته‌ی پر افتخار به رؤیایی دست نیافتنی بدل گشت که فقط در صفحات تاریخ دیده می‌شد. این، بدان معنا نیست که دیگر اُمّت اسلام راه به پیش نخواهد برد؛ بلکه اینک که راز واپس ماندگی اُمّت، بازشناخته شده و همه دانسته‌اند که دوری از منابع زلال دین و همچنین ایستایی و بی‌تحرّکی دعوت اجتماعی اُمّت، عامل اصلی واپس ماندگی است، می‌توان به آینده‌ی درخشان و نه چندان دور این اُمّت دل بست. چرا که اکنون فعالیت‌ها و کوشش‌های خجسته‌ی داعیان راه حق نوید آینده را به مسلمانان می‌دهد که آینده از آن اسلام و مسلمانان است. آنچه پیش رو دارید، اثری است خجسته از دکتر عبدالله خاطر که طی مباحثی ساده به بیان اهمیت مسئولیت‌پذیری در قبال دعوت اسلامی و ارائه‌ی رهنمودهایی در این زمینه می‌پردازد.

امیدوارم ترجمه‌ی این اثر، خاستگاه حرکت عملی مترجم و خوانندگان
گرامی در دعوت اسلامی باشد.

محمد ابراهیم کیانی در میان

۱۳۸۴/۱/۳۰

قدمه‌ی مؤلف

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ أَجْمَعِينَ.

برادران گرامی، مطالب پیش روی شما به موضوع دعوت مردم به سوی خدا و ضوابط و شیوه‌های آن اختصاص دارد و روی سخن در این مختصر، به جانب همه‌ی کسانی است که به خدا روی آورده‌اند و به‌سوی او بازگشته‌اند و نیک پی برده‌اند که هیچ پناهگاه و گریزگاهی و جز به بازگشت به سوی او وجود ندارد. روی سخن، بیشتر با جوانانی است که اوضاع عینی زندگی کنونی ما مسلمانان را دریافته‌اند این اوضاع برابند تلنبار شده‌ی واپس ماندگی، رکود و ایستایی امت اسلامی در طی قرون گذشته است و اینک نشانه‌ها و نمادهای بیداری در آن نمایان شده و می‌رود تا از خواب غفلت بیدار گردد.

آری، روی سخن ما با جوانانی است که اندیشه‌های گوناگون را در این حوزه تجربه کرده‌اند و خوب و بدش را از هم باز شناخته‌اند و دانسته‌اند که هیچ چاره‌ای جز بازگشت به دین اسلام وجود ندارد؛ چرا که این دین،

وسیله‌ی نجات و رستگاری در آخرت و مایه‌ی عزّت و کرامت در زندگی دنیا است. مطالب پیش رو، سخنی است با جوانانی که به درستی فهمیده‌اند که مفهوم عبادت، تنها اعمال و مناسک عبادی از قبیل نماز، زکات و حج نیست، بلکه عبادت را مفهومی فراگیر می‌دانند که تمام زندگی انسان را در بر می‌گیرد.

مسئولیت پذیری در قبال امانت دعوت

قطعاً چاره‌ای جز بر عهده گرفتن امانت دعوت و تبلیغ رسالت نیست. بایستی این مسئولیت و رسالت را بر عهده گیریم و به کسانی معرّفی عرضه کنیم که خود را به اسلام منتسب می‌دانند، در حالی که سخت از آن دورند و از اسلام، جز نام و رسمی نمی‌شناسند. آری، این رسالت را به کسانی می‌رسانیم که دعوت اسلام به صورت ناب و پیراسته به آنان نرسیده است. در این رهگذر، چاره‌ای جز دوری از اوضاع واژگون و ناهنجار کنونی مسلمانان نیست که از باورهای اصیل و تهی دور شده‌اند؛ اینک باید حق و حقیقت را برای مردم روشن سازیم و این رسالت و مسئولیت بزرگ را بر عهده گیریم تا به آن جایگاه والایی که خداوند متعال از آن به خیر امت (بهترین امت) تعبیر فرموده، مفتخر و شرفیاب گردیم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما، بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ امر به معروف می‌کنید و از منکر باز می‌دارید و به خداوند ایمان دارید».

اگر ما به مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر نپردازیم، این افتخار نصیب ما نمی‌گردد و ویژگی بهترین امت بر ما منطبق و برابر نمی‌شود.

البته اگر ما با اخلاص و نیت درست، مسئولیت دعوت را عهده‌دار شویم و به این مهم بپردازیم، روز قیامت در پیشگاه الهی می‌توانیم عذر بیاوریم که به مسئولیت خویش پرداخته‌ایم. خداوند متعال در یکی از آیات، مردم را به سه گونه‌ی صالح، مصلح و فاسد دسته‌بندی می‌کرده و ضمناً روشن ساخته که هر کس، فاسدان را به راه درست فرا خواند و بدی‌هایشان را بدو ناهنجار تلقی کند، گویا رفع مسئولیت کرده و عذرش پذیرفته است. چنانچه خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾ [الأعراف: ۱۶۴]. «و (به یاد بیاور) هنگامی را که گروهی از آنان (نیکان یهود) (به کسانی که گنهکاران را پند می‌دادند) گفتند: چرا شما مردمانی را پند می‌دهید که خداوند، آنها را [به سبب کفر و معصیت در دنیا] هلاک می‌کند یا (در آخرت) عذابی دردناک می‌دهد؟ (دعوت‌گران) گفتند: (ما به وظیفه‌ی خود عمل می‌کنیم) تا در پیشگاه پروردگارتان معذور باشیم (و از خویش رفع مسئولیت کرده باشیم) و شاید هم آنان (گنهکاران، پند پذیرند و) تقوا و پرهیزگاری در پیش گیرند».

اهداف دعوت

در دعوت مردم به سوی خدا دو هدف دنبال می‌شود:
هدف نخست: رفع مسئولیت از دعوتگر؛ بر پایه‌ی این هدف می‌توانیم با انجام دعوت در پیشگاه خداوند در روز قیامت عذر بیاوریم که ما به مسئولیت خود عمل کرده‌ایم.

هدف دوم: بازگشت مردم به سوی خداوند؛ در این هدف انابت و بازگشت مردم به سوی پروردگار دنبال می‌شود تا خودشان به انجام این رسالت بزرگ الهی بپردازند.

قطعاً با انجام و عهده داری این مسئولیت بزرگ، در همین زندگی دنیا رستگار می‌شویم و جامعه‌ی ما بهبود می‌یابد و در نتیجه به جامعه‌ای صالح و نیک سیرت دست می‌یابیم. رسول خدا ﷺ در حدیثی که امام بخاری رحمته روایت کرده، مردم را به دو دسته‌ی صالح و مفسد دسته‌بندی و آنان را به کسانی تشبیه کرده است که عده‌ای از آنان در طبقه‌ی بالای یک کشتی و عده‌ای دیگر در طبقه‌ی پایین آن سوار هستند؛ آنان که در طبقه‌ی پایین هستند برای تأمین آب به سطح کشتی می‌روند و از دریا، آب بر می‌دارند. اما با اندیشه‌ی محدود و بشری خود می‌پندارند که اگر برای دستیابی به آب دریا در زیر کشتی سوراخی ایجاد کنند، کار خوبی کرده‌اند و دیگر همراهان خود را در طبقه‌ی بالا به سبب رفت و آمد برای تأمین آب نخواهند آزرده.

حال اگر بالا نشین‌ها آنان را به خود و واگذارند و هیچ واکنشی نشان ندهند، قطعاً کشتی غرق خواهد شد. اما اگر آنان را از این کار (سوراخ کردن کشتی) بازدارند و دستشان را بگیرند، کشتی و کشتی‌نشینان نجات خواهند یافت و غرق نخواهند شد. آری، مثال گرفتن دست ظالم و فاسق نیز چنین است.

حدیث از این قرار است: «مثال کسی که حدود الهی را رعایت می‌کند و کسی که رعایت نمی‌کند، همانند قومی است که بر کشتی سوار شوند و به قید قرعه، عده‌ای در طبقه‌ی بالا و عده‌ای در پایین قرار گیرند؛ پایین‌نشینان برای تأمین آب بر بالانشینان بگذرند (و مجبور شوند به سطح کشتی بروند). آن‌گاه با خود بگویند: اگر ما در قسمت خود [در زیر کشتی] سوراخی ایجاد کنیم، دیگر بادنشینان را نخواهیم آزد [و به آب هم خواهیم رسید]؛ اگر افراد طبقه‌ی بالا، اینها را به خود واگذارند و جلوی خواسته‌شان را نگیرند، همگی هلاک خواهند شد و اگر دستشان را بگیرند [و آنان را از سوراخ کردن کشتی باز دارند]، همگی نجات خواهند یافت». (روایت بخاری).

این حدیث به خوبی روشن می‌کند که پذیرش این امانت و تبلیغ این رسالت و همچنین امر به معروف و نهی از منکر، خیر و صلاح جامعه‌ای را در بر دارد که در حدیث به کشتی تشبیه شده است. آری، با پرداختن به این مسئولیت بزرگ و انجام این رسالت الهی، گویا به تبلیغ آنچه از سوی پروردگاران به سوی ما فرستاده شده، پرداخته‌ایم و رساندن رسالتی را که به آن مأمور شده‌ایم و پیامبران به رساندن آن دستور داده شده‌اند، محقق ساخته‌ایم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ﴾ [المائدة: ۶۷]. «ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده «به طور کامل و بدون هراس به مردم» برسان و اگر چنین نکنی «و مردم را به آنچه بر تو نازل کرده فرا نخوانی»، رسالت خدا را [به مردم] نرسانده‌ای...».

آری، اگر ما نیز وحی و کتاب و سنت را به مردم نرسانیم و تبلیغ نکنیم، رسالت الهی را به مردم نرسانده‌ایم. البته اگر این امانت را عهده‌دار شویم و رسالت را بر دوش گیریم، در زمره‌ی یاران خدا و یاوران دین خدا قرار خواهیم گرفت که به خداوند و وحی او روی آورده‌اند و از آن سر بر نمی‌تابند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿...وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ [محمد: ۳۸]. «اگر شما [از بذل جان و مال در راه خدا] سر بتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند. که آن گاه آنان هرگز مانند شما نخواهند بود «و از فرمان خدا روی بر نخواهند تافت»».

ما می‌توانیم با به عهده گرفتن این رسالت و انجام این مسئولیت بزرگ، بلند همتی ارزشمند راد مردانی را به دست آوریم که خداوند آنان را در جرگه‌ی مؤمنان، ستوده و بدین سان توصیف کرده که از خدا می‌خواهند تا پیشوا و اسوه‌ی مؤمنان پرهیزگار قرار گیرند: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴]. «و «بندگان خدای رحمان» کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندان ما عطا فرما که [به سبب انجام طاعات و کارهای پسندیده] مایه‌ی روشنی چشمانمان گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان «تا در نیکی‌ها از ما سرمشق گیرند»».

آری، آنان دعا می‌کنند که بار خدایا! ما را [در دعوت و انجام نیکی‌ها] الگو و سرمشق مؤمنان پرهیزگار قرار بده. خود شما به این بلند نظری و بالا همتی بنگرید.. ما نمی‌خواهیم تنها پیشوای فاسدان گمراه و یا حتی پیشوای صالحان باشیم و بس؛ بلکه نظری بلندتر داریم و می‌خواهیم الگو و پیشوای مؤمنان تقوا پیشه باشیم. ما با عهده‌دار شدن این رسالت از به رسول خدا ﷺ سرمشق می‌گیریم که در طول زندگی خود با تمام وجود اندوه و سختی را

در راه دعوت و رساندن دین به دیگران به دوش می‌کشید و حتی این غم و اندوه بزرگ در تمام وجودش، در حواس، در خون و در همه‌ی زندگی‌اش جریان یافته بود. آن حضرت ﷺ سخت غمخوار مردم بود و اگر مردم دعوتش را نمی‌پذیرفتند، بسیار اندوهگین می‌شد، تا آنکه سرانجام خداوند به وی آرامش بخشید و فرمود: ﴿فَلَعَلَّكَ بَخُعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ [الکهف: ۶]. «نزدیک است خود را در پی آنان [که دعوت نمی‌پذیرند، دق مرگ کنی و] از غم و اندوه اینکه آنان به این کلام ایمان نمی‌آورند، [خود را] هلاک سازی».

آری، این ویژگی رسول خدا ﷺ بود که از غم و اندوه ایمان نیاوردن مردم، خویش را دق می‌کرد و به گونه‌ای بر مردم دل می‌سوخت که تا سر حد نابودی پیش رفته بود.

پاداش بزرگ

پس از آنکه به اهمیت مسئولیت‌پذیری در قبال دعوت پرداختیم، بایسته است که به پاداش بزرگ کسانی که به سوی خدا فرا می‌خوانند، اشاره کنیم. آن را به سوی خدا فرا می‌خواند پاداشی بس بزرگ به دست می‌آورد که نتیجه‌اش را در آخرت می‌یابد. رسول خدا ﷺ در حدیثی که امام مسلم رحمته روایت کرده، فرموده است: «کسی که به راه و روشی درست فرا خواند، پاداشی چون پاداش همه‌ی کسانی دارد که از او پیروی می‌کنند؛ بی‌آنکه از پاداش آنان چیزی کاسته شود. و هر کس به گمراهی فراخواند، گناهی همسان گناهان پیروانش دارد؛ بی‌آنکه از گناهان آنان چیزی بکاهد».

اگر در این نکته بیندیشیم به پاداش بزرگی که در دعوت وجود دارد، پی خواهیم برد؛ چرا که اگر انسانی را به کار خیری رهنمون شوی، گویا همسان او پاداش می‌یابی؛ اگر او را به نماز رهنمود گردی و او نماز بگذارد، یا به روزه گرفتن نصیحتش کنی و او روزه بدارد، یا به ادای زکات فراخوانی و او زکات دهد، یا به انجام اعمال نیکی چون تلاوت قرآن، ذکر و دعا فرا بخوانی و او نیز چنین کند، قطعاً پاداشی همچون پاداش او می‌یابی و این پاداش بس بزرگ است. بی‌گمان اگر همواره بزرگی این پاداش را به یاد داشته باشیم، یک لحظه هم برای به دست آوردن آن کوتاهی و غفلت نخواهیم کرد. رسول خدا ﷺ به یکی از اصحاب فرمود: «به خدا سوگند اگر خداوند یک

تن را به سبب تو هدایت کند، برایت از شتران سرخ موی بهتر است» (متفق علیه).

در زندگی دنیا نیز نتایج و بهره‌های فراوانی برای حاملان دعوت وجود دارد که از جمله می‌توان به این فواید اشاره کرد:

نتیجه‌ی نخست: کسی که دیگران را به سوی خدا فرا می‌خواند، به سکون و آرامش قلبی دست می‌یابد؛ چرا که حداقل به انجام بخشی از وظیفه‌اش پرداخته است. اما کسی که به این وظیفه نمی‌پردازد، همواره خودش را سرزنش می‌کند و آسوده خاطر و راحت نخواهد بود؛ هر چند به ظاهر آسوده خاطر به نظر آید؛ چرا که وضعیت منفی و ناگوار، همواره بستر غم و اندوه است و پیامد منفی با خود همراه دارد. به طور مثال می‌توان به پیامدهای بیکاری اشاره کرد. بنابر یافته‌های جدید روانپزشکی و بررسی‌های روانشناختی، بیکاری به شکل برخی بیماری‌های روانی بروز می‌کند. در این مثال یک وجه مشترک میان بیکاران و کسانی که در امر دعوت کوتاهی می‌ورزند، وجود دارد. بیکاران گرچه از جنبه‌هایی بازمانده‌اند که درآمد مادی در پی دارد؛ اما همانند کسانی هستند که به انجام عمل دعوت نمی‌پردازند و دچار نوعی خلاء و پوچ‌گرایی می‌شوند و از بیماری‌های روانی بسیاری رنج می‌برند که فعالان و دیگران از آن‌ها رنج نمی‌برند، چرا که هرکس به انجام کار یا وظیفه‌اش همت گمارد، هدفمندی درونی خویش را محقق ساخته و در مسیر نیاز فطری و ذاتی خویش گام نهاده است. فعّالان دعوت نیز با انجام حداقل مسئولیت خویش به نیاز درونی خود پاسخ گفته‌اند و در نتیجه از پوچی و بی‌هدفی رهایی یافته‌اند.

نتیجه‌ی دوم: دعوتگر، در مسیر دعوت از دیگران و از کسانی که آنان را دعوت می‌کند، چیزهای زیادی فرا می‌گیرد؛ مثلاً مورد سؤال واقع می‌شود و بنابر دانسته‌های علمی خود پاسخ می‌دهد و درباره‌ی آنچه نمی‌داند به

تحقیق و بررسی می‌پردازد. مثال مقوله‌ی دعوت‌گری کاملاً روشن است؛ عالمی که در مسیر دعوت گام نهاده، بر دانش وی افزوده می‌گردد. اما کسی که در گوشه‌ی خانه‌اش نشسته و سینه‌اش را برای طالبان و جویندگان علم و عموم مردم نگشوده است، علم وی رو به کاستی و ضعف می‌نهد و به فراموشی سپرده می‌شود. در مورد عالم دعوت‌گر نمونه‌های زنده‌ای وجود دارد؛ وی با فرا رسیدن رمضان به تدریس احکام روزه و رمضان می‌پردازد و با آمدن موسم حج احکام حج را به تفصیل تدریس می‌کند و روز به روز علمش فزونی می‌یابد و بیشتر می‌شود.

نتیجه‌ی سوم: کسی که در راه دعوت گام نهاده، به ویژگی‌هایی آراسته می‌گردد که در وجود خود نیست، اما در کسانی که آنان را فرا می‌خواند وجود دارد. قطعاً ضروری نیست که دعوت‌گر از کسانی که آنان را دعوت می‌کند، ناگزیر در اخلاق، منش و هر ویژگی کوچک و بزرگی برتر باشد، بلکه دعوت‌گر باید خودش را به صفاتی آراسته سازد که دیگران به آن فرا می‌خواند تا اثرگذاری دعوتش و در پی آن پذیرش دیگران را به دنبال داشته باشد.

نتیجه‌ی چهارم: فراخواندن دیگران به سوی خدا، ایمان را به حرکت و خیزش وا می‌دارد و به آن فزونی بخشد و بر یقین، هدایت و راهیابی انسان می‌افزاید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى﴾ [محمد: ۱۷]. «کسانی که راه یافته‌اند، خداوند بر هدایت و راهیابی آنان می‌افزاید...» همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿...إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ [الکهف: ۱۳]. «آنان اصحاب کهف» جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند و ما بر یقین و هدایتشان افزودیم.»

نتیجه‌ی پنجم: فراخواندن دیگران به سوی خدا، انسان را زیر ذرّه بین نگاه مردم قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که دعوت‌گر در همه‌ی فعالیت‌های

کوچک و بزرگش زیر نظر قرار می‌گیرد؛ عده‌ای او را نقد و واری می‌کنند و برخی از روی حسادت او را می‌پایند و هر روز منتقدان و حسودان از در نقد و عیبجویی از دعوتگر وارد می‌شوند و دوستان و خیرخواهان از روی نصیحت و خیرخواهی و راهنمایی، با او صحبت می‌کنند. در این پهنه باید نصیحت خیرخواهان را پذیرفت و به نقد دیگران گوش سپرد و از شنیدن و فراگیری نکات جدید و سودمند کوتاهی و غفلت نورزید.

نتیجه‌ی ششم: دعوتگر در تعامل با مردم و فعالیت‌های تبلیغی خود، از بر صفات و ویژگی‌های جدیدی برخوردار می‌شود که به تنهایی امکان برخوردار شدن از آن صفات یا به دست آوردن آن ویژگی‌ها وجود ندارد؛ مثلاً نگه داشتن نفس و چیرگی بر آن تنها در تعامل با دیگران و در رفتارهای اجتماعی شکل می‌گیرد. همچنین عزت نفس، برادری و همیاری، رهیابی و دوراندیشی، نصیحت‌پذیری، توجه و غمخواری به امور دیگران و... از آن دست ویژگی‌هایی هستند که تنها در تعامل با مردم و جریان جامعه‌پذیری، به صورت آموزش و فراگیری دو طرفه به دست می‌آیند و انسان تنها از دستیابی به این صفات ناتوان است. بنابراین، انسان از خلال تعامل با مردم و رفتارهای اجتماعی، پرورش می‌یابد.

یافته‌های نوین روانشناسی نیز برای درمان برخی از بیماری‌ها به «جمع درمانی» یا «درمان اشتراکی» چشم دوخته است. در این روش درمانی، حدود ده نفر گرد می‌آیند و از خلال آموزش چند جانبه و فراگیری داشته‌های یکدیگر، به کسب صفات جدیدی می‌پردازند و هر فردی با نگاه به اخلاق و منش‌های گروه، شخصیت خود را از طریق آمیختگی با دیگران و پردازش آزادانه‌ی آنان، بازمی‌شناسد. مسلمانان نیز در چارچوب دعوت و در تعامل با مردم از طریق فعالیت‌های تبلیغی، می‌توانند به یکی از مهم‌ترین

عوامل پیشگیرانه از بیماری‌های روانی دست یازند که گوشه نشینانِ وامانده از جامعه را به رنج و آزرده‌گی دچار کرده است. آنچه گذشت، برخی از فوایدی بود که دعوتگر در خلال تعامل با مردم و فعالیت تبلیغی خویش به دست می‌آورد.

دو اصل بنیادی دعوت

دعوت مردم به سوی خدا شیوهی روشنی دارد که به دو اصل مهم آن می‌پردازیم:

اصل نخست: پاسخ‌دهی به بهترین شیوه؛ بر پایه‌ی این اصل چنانچه دعوتگر هر زشتی و بدی را که دیگری در حقش روا داشته است به بهترین شکل پاسخ دهد، آن شخص هر چند از سرسخت‌ترین دشمنان وی باشد، به دوستی صمیمی تبدیل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴-۳۵]. «نیکی و بدی یکسان نیستند. (بنابراین، هرگز بدی را با بدی پاسخ مده؛ بلکه بدی و زشتی دیگران را) با بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه‌ی این طرز پاسخ دادن، این خواهد شد که کسی که میان تو و او دشمنی بوده است، به ناگاه دوستی صمیمی می‌گردد. به این خوی و منش بزرگ نمی‌رسند مگر شکیبایان و [همچنین] به این اخلاق سترگ دست نمی‌یابند مگر کسانی که [از ایمان و تقوا] بهره‌ی بزرگی دارند».

اصل دوم: در پیش گرفتن زمان، مکان و روش مناسب؛ در این باره رهنمودهایی کاربردی از اصحاب وجود دارد که این اصل را روشن‌تر می‌سازد. عبدالله عباس رضی الله عنه ضمن پند و اندرز دادن به شخصی می‌گوید:

«تو را نبینم که به میان قومی در حالی درآیی که آنان با هم به سخن و گفتگو نشسته‌اند و تو آغاز به قصه‌گویی [و سخنوری] کنی؛ بلکه سکوت کن تا خود آنان تو را به سخن گفتن فرا خوانند؛ در این صورت با آنان سخن بگو که در این حالت آنان مشتاق شنیدن سخنان تو خواهند بود.» (روایت بخاری).

دعوتگر، در هر مکانی پند و اندرز می‌دهد؛ البته دعوت، فراتر و فراگیرتر از پند و اندرز است و پند و اندرز تنها بخشی از دعوت است. دعوتگر باید زمان مناسبی برای سخن گفتن و دعوت خویش برگزیند و برای این منظور زمانی را انتخاب کند که مردم برای شنیدن سخنانش سراپا گوش می‌شوند و گوش می‌سپارند. شقیق رضی الله عنه می‌گوید: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه هر پنجشنبه مردم را پند و اندرز می‌داد؛ شخصی به او گفت: ای ابا عبدالرحمن! دوست دارم شما هر روز ما را به سخنان شیوا و خوشایند پند دهی. - وی از شدت احساسات و اشتیاق فراوان خواستار موعظه‌ی همه روزه‌ی عبدالله بن مسعود شد - عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود: «آنچه مرا از موعظه‌ی روزانه‌ی شما باز می‌دارد این است که من دوست ندارم با این کار شما را به دزدگی و ملالت بیفکنم؛ بلکه من خیر و صلاح شما را در این طرز موعظه می‌دانم که هر از چند گاهی شما را به پند و اندرز خویش مورد توجه قرار دهم و در شما اشتیاق و رغبت ایجاد کنم. چنانچه عادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین بود تا مبادا دچار دزدگی و ملالت شویم.» (روایت بخاری)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همواره با گزینش اوقات مشخصی برای موعظه، در مردم اشتیاق و رغبت ایجاد می‌کرد تا بهترین فرصت برای این امر ایجاد شود. آن حضرت با آنکه بزرگترین پنددهنده و اثر گذارترین واعظ و دعوتگر

بود، به درازمدت موعظه نمی‌کرد و سخنانش را به درازا نمی‌کشاند. هر چند اصحاب بهترین شنوندگان بودند و بسیار دوست داشتند که هر روز پای صحبت‌های آن حضرت بنشینند و به سخنانش گوش فرا دهند. با وجود حرص و اشتیاق اصحاب برای شنیدن سخنان پیامبر ﷺ، باز هم آن حضرت از ترس دلزدگی و ملول‌شدن اصحاب صلاح آنان را در این می‌دانست که گهگاه به موعظه‌ی آنان بپردازد. تا همواره آزمند شنیدن فرموده‌های ایشان باشند.

برخی از ویژگی‌های دعوتگر و مربی

دعوتگرِ مربی کسی است که با مردم از نزدیک و بر مبنای روش و برنامه‌ای منظم در ارتباط است و در آنان تأثیر اخلاقی و رفتاری دارد. قطعاً میان دعوتگر و واعظ، و میان مفتی یا عالمی که درس می‌دهد یا سخنرانی علمی می‌کند، تفاوت زیادی وجود دارد. اما یک دعوتگر باید به صفاتی آراسته باشد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- باید تفاوتی روشن میان دعوتگر و دعوت‌شونده یا مخاطب، وجود داشته باشد. این فرق می‌تواند در اموری از قبیل برتری روحی، عقلی، فقهی، اخلاقی و چه بسا گاهی برتری جسمی و تناوری باشد؛ چرا که جسم انسان نیز نقش خاص خودش را دارد و چنانچه دارای تجربه، آزمودگی و قدرت باشد، احساس فراگیری توانمندی‌ها و آزموده‌های فرد تناور، در انسان ایجاد می‌گردد. شاید این نکته، یعنی برتری جسمی، برای مردم شگفت‌آور باشد. اما باید دانست که نقش و جایگاه جسم و تناوری در این پهنه محفوظ است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿...وَرَزَّادُهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ [البقرة: ۲۴۷]. «خداوند، دانش و [قدرت] جسم او [طالوت] را وسعت بخشیده است». البته با وجودی که نقش قدرت جسمی و جایگاه تناوری در بهره‌وری درست از اوقات روشن است، باز هم درست به نظر

نمی‌رسد که در هر حال شخص تنومند و تناور را نیازمند آموزش و فراگیری از شخص ضعیف‌تر از خودش ندانیم؛ چرا که قطعاً افراد لاغراندام و کوچک قامت می‌توانند توانایی‌هایی داشته باشند که به آنان در پهنه‌ی آموزش، شایستگی می‌بخشد. ویژگی‌هایی از قبیل برتری روحی، عقلی و علمی، انسان را نیازمند آموزش و پرورش شخص ضعیف می‌گرداند. چنین قضیه‌ای در تربیت فرزندان قابل توجه است. معمولاً پدران، تربیت فرزندانشان را در دوران کودکی و خردسالی آسان می‌پندارند؛ چرا که کودک خردسال با این احساس که پدرش از او بزرگ‌تر است و او را در تجربه‌ها، قدرت جسمی، عقلی و برخی ویژگی‌های دیگر برتر می‌بیند، حرف شنوی دارد تا آنکه رشد می‌کند و به سن بلوغ و جوانی می‌رسد؛ اینک وضع فرق می‌کند و در چنین حالتی بسیاری از پدران در تربیت فرزندانشان و تعامل با آنان دچار مشکل می‌شوند. این حالت درباره‌ی پدرانی که نسبت به فرزندانشان از برتری معنوی برخوردار نیستند، مصداق بیشتری می‌یابد. گاه دیده می‌شود که فرزندان از لحاظ عقلی و فکری توانمندتر شده‌اند و پدر که بهره‌ی فرهنگی کمتری دارد، نمی‌تواند پسرش را مرد بار بیاورد و تربیت درست کند و در چنین وقتی با مشکل روبرو می‌شود. بنابراین، هر پدری باید بکوشد در آن مرحله‌ی زمانی قدرت و دانش بیشتری داشته باشد تا بتواند به خوبی فرزندش را تربیت نماید و او را به درستی توجیه و رهنمایی کند. البته چنانچه پدر از لحاظ قدرت و دانش در ترازوی پایین‌تر باشد، باید رفتاری عاقلانه و سنجیده با فرزندش در پیش گیرد و جایگاه فرزندش را دریابد و برای وی ارزش قایل شود که در غیر این صورت زمام کار از دستش رها خواهد شد.

۲- مربی برای انتقال دانسته‌هایش به دیگران باید از خبرگی و آگاهی، تجربه یا علم و دانش برخوردار باشد. این در حالی است که متأسفانه برخی بی‌آنکه دارای دانش، تجربه و آزمودگی لازم باشند، در عرصه‌ی تربیت گام نهاده‌اند. قطعاً جوانی که در راه دعوت قدم گذاشته باید مقداری علم و دانش داشته باشد و همواره برای رشد خود و گسترش و فزونی داشته‌های علمی خود بکوشد و به کم‌ترین مقدار در این پهنه بسنده نکند.

۳- هر مربی دعوتگری باید در انتقال اندیشه و داشته‌های خود، به نیکی عمل کند. به عبارتی دیگر باید در مسیر عرضه‌ی دعوتش، نرم‌خویی و لطافت در پیش گیرد و در انتخاب زمان و مکان، دقیق و باریک‌بین باشد. بسیاری از عالمان، با وجود داشتن علم و دانش بسیار، توانایی برقراری رابطه‌ی مناسبی با مردم را ندارند و نمی‌توانند دانش خود را به آنان انتقال دهند؛ چنین عالمانی در عرضه و انتقال داشته‌های خود و همچنین نفوذ در وجود مردم ناتوانند. چه بسا عالمی مورد پرسش قرار گیرد و پرسشگر را بی‌پاسخ گذارد و حتی او را سرکوفت زند. البته این را نیز باید دانست که یکی از زمینه‌های روگردانی و حتی تنفر مردم از علما (و دعوتگران) عدم انتخاب زمان و مکان مناسب برای عرضه‌ی دعوت و اندیشه است.

۴- دعوتگر باید غمخوار و دلسوز دیگران باشد و با توجه تمام به امور آنان رسیدگی کند و توانایی لازم را برای پرداختن به این مهم داشته باشد و ضمن بهره‌مندی از رویه و منش درست در عرضه‌ی دعوت و اندیشه‌ی خود، همواره باید در پی این انتقال دعوت یا دانش خود به دیگران، آنان را زیر نظر گیرد و به ملاحظه و

مراعاتشان همت گمارد. دعوتگر باید همیشه روش‌های جدیدی ایجاد کند و در ایجاد شیوه‌ها، ابتکار و خلاقیت به خرج دهد و بر تداوم دعوت خود شکیبایی ورزد؛ به کسانی که دعوتشان می‌کند خود را نزدیک کند و با آنان طرح دوستی بریزد و از احوالشان بپرسد و برای دانستن نام هر کدام پرس و جو کند و با آنان رابطه‌ای تنگاتنگ و استوار برقرار کند. به ابوبکر صدیق رضی الله عنه بنگرید که همواره به این نکته توجه خاصی داشت و از کسانی که به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمدند، جویای نام و فامیل آنان می‌شد و می‌پرسید: از کدامین قوم هستید؟ و آنان نیز خودشان را معرفی می‌کردند و می‌گفتند: از فلان قوم. ابوبکر رضی الله عنه به منظور برقراری رابطه با آنان از قبيله و تبار آنان نیز می‌پرسید و چون آنان قبيله و تبار خود را معرفی می‌کردند، با توجه به شناختی که از یکی از افراد آن خاندان داشت، می‌پرسید: آیا فلانی از تبار و خاندان شماست؟ و چه بسا پاسخ می‌شنید: آری و او سرور ماست. آنچه از عملکرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه گذشت، مسأله‌ی آراستگی دعوتگر به صفت اهتمام و توجه به دیگران و برقراری پیوند مناسب با آنان را به خوبی باز و تشریح می‌کند. با رویه‌ای که ابوبکر رضی الله عنه در پیش می‌گرفت، افراد و اقوام مختلف شادمان و مسرور به گفتگو با وی می‌نشستند و مقدمات عرضه‌ی دعوت فراهم می‌شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده‌اند: «هر گاه با برادرت روبرو شدی، نام خودش و نام پدرش را بپرس» چه بسیار افرادی که با هم روبرو می‌شوند و بی‌آنکه یکدیگر را بشناسند، از هم جدا می‌شوند. ممکن است خود شما با کسی ملاقات کنید که نه شما او را می‌شناسید و نه او شما را

می‌شناسد. حتی ممکن است نام شما را نپرسد و از رشته‌ی درسی شما سؤال نکند و نسبت به چنین رابطه‌ای بی‌خیال باشد. قطعاً کسی، خشک‌گونه است و نمی‌تواند مربی یا دعوتگر توانمندی باشد؛ چرا که دعوتگر باید چنان توانایی و نیرویی داشته باشد که بتواند به درون مردم نفوذ کند و چنان بر آنان احاطه بیابد که عرضه و انتقال دعوت به آنان آسان گردد.

۵- یکی از ویژگی‌هایی که برای دعوتگر بر شمردیم، استمرار در توجه به دیگران و برقرارکردن رابطه با آنان بود. بنابراین، دعوتگر باید در تداوم کارش و ارشاد و جهت‌دهی منظم و پیوسته، توانمند باشد. برخی از دعوتگران تمام ویژگی‌های قبلی را دارند؛ اما پس از مدتی حرارت و فعالیت، سرد و خسته می‌شوند و از ادامه‌ی دعوت و فعالیت تبلیغی باز می‌ایستند. گاهی درس و تدریس را آغاز می‌کنند و سپس ناتمام رها می‌کنند یا خطابه و بحثی علمی آغاز می‌کنند و از ادامه‌ی آن باز می‌ایستند و یا کلاس و نشستی علمی ترتیب می‌دهند و پس از چندی تعطیلش می‌کنند. این گونه کسان مدتی کوتاه با حرارت و تب و تاب فعالیت می‌کنند و پس از اندک زمانی از ادامه‌ی کار باز می‌ایستند و در ادامه دادن آن، دوام و پایداری ندارند. قطعاً چنین خصلتی زینده‌ی دعوتگر نیست. و دعوتگر باید در انجام مداوم و پیوسته‌ی فعالیت تبلیغی و توجیه و ارشاد توانا باشد.

۶- یکی دیگر از ویژگی‌های ضروری برای هر دعوتگری توانمندی در اداره و ساماندهی امور دعوت است. البته منظور ما از توانایی در عرصه‌ی زمامداری و ساماندهی این نیست که با این پندار و گفتار که «من امیرم و باید از من اطاعت شود»، حرف شنوی را بر دیگران

تحمیل کند. بلکه مراد ما حرف شنوی و اطاعتی است که از کان وجود شخص سرچشمه گیرد؛ به گونه‌ای که شخص تحت آموزش (مربی) یا مخاطب دعوت (مدعو)، عملاً مربی و دعوتگر را انسانی غمخوار حس کند که به او توجه دارد و به رشد و کمالش مشتاق و آزمند است.

قطعاً ویژگی‌هایی که بر شمردیم، صفات افراد خاصی است که جز در عده‌ای اندک یافت نمی‌شود. با این وصف، سزاوار است افرادی که از تمام این ویژگی‌ها برخوردار نیستند، بکوشند در آینده آن‌ها را کسب کنند. البته آنچه اینک از ما خواسته می‌شود این است که این دین و دعوت را با توجه به اوضاع کنونی مسلمانان عهده‌دار شویم و هر یک از ما بر اساس داشته‌ها و توانمندی‌هایش، مطابق وضعیت فعلی برای برافراشتن رایت اسلام دین راستین، دست به کار شود. البته پاره‌ای از تصورات نادرست وجود دارد که به ورودی شیطان برای وسوسه‌گری تبدیل شده‌اند و چیزهایی فرا روی افراد قرار می‌دهند که آنان را از این دعوت و مسئولیت‌پذیری در قبال آن باز می‌دارد.

من در ادامه‌ی بحث به بررسی پنج مورد از تصورات نادرست و ورودی‌های شیطان اشاره می‌کنم که در جوانان رخنه می‌کند و آنان را از دعوت و مسئولیت‌پذیری در قبال دین باز می‌دارد:

برخی از تصورات نادرست موجود بر سر راه دعوت

۱- برخی از جوانان می‌گویند: پس از ازدواج در حوزه‌ی دعوت فعالیت خواهیم کرد، یا پس از آنکه درس تمام شود، در این حوزه فعال خواهیم شد. عده‌ای نیز به صورتی دیگر امروز و فردا می‌کنند و می‌گویند: پس از تجارت و کسب ثروت به دعوت خواهیم پرداخت. این چنین برای دعوت، امروز و فردا می‌کند و هر روز عاملی جدید فراروی خود قرار می‌دهد که آغاز فعالیت در حوزه‌ی دعوت را منوط به گذر از آن می‌کند. این وضع هم‌چنان ادامه می‌یابد تا آنکه پس از پایان درس نیز می‌گوید: پس از تکمیل تحصیلات عالی به دعوت می‌پردازیم و با پایان یافتن تحصیلات عالی و تکمیلی خویش نیز عذری دگر می‌آورد و می‌گوید: پس از آنکه شغلی گرفتیم و کاری یافتیم یا در جایی ماندگار شدم و ازدواج کردم، کار دعوت را آغاز می‌کنم. اما این پایان درنگ و امروز و فردا کردن نیست؛ بلکه پس از ازدواج نیز می‌گوید: بزرگ کردن بچه‌ها و رسیدگی به امور تربیتی آنان، مهم‌تر است و پس از آن به دعوت می‌پردازم. اما دریغا که پس از بزرگ شدن بچه‌هایش نیز می‌گوید: اگر خدا بخواهد، خیر و برکت در بچه‌هایمان خواهد بود و این چنین امروز و فردا کردنش تا هنگام مرگ ادامه می‌یابد.

متأسفانه این حالت در بیشتر مردم وجود دارد. بزرگسالان نیز در بهانه تراشی و درنگ در دعوت کم نمی‌آورند و می‌گویند: برکت و انرژی در

جوانان است! (و از ما گذشته است) البته باید از چنین کسانی پرسید که مگر رسول خدا ﷺ این مسئولیت بزرگ را در چهل سالگی عهده‌دار نشدند و یا عمر فاروق رضی الله عنه تا شصت سالگی و پایان عمر با برکتش به امر دعوت نپرداخت؟

کسانی که چنین امروز و فردا می‌کنند یا چنین بهانه‌های واهی می‌آورند، شخصیتی ضعیف و متزلزل دارند که با این بهانه‌ها و سخنان ضعف خودشان را به اصطلاح توجیه عقلی می‌کنند.

یکی از موارد درنگ و امروز و فردا کردن در امر دعوت این پندار به ظاهر شرعی است که پس از فراگیری علوم شرعی و رسیدن به پایه‌ی مشخصی از دانش دین، فعالیت در حوزه‌ی دعوت را آغاز می‌کنم! آری این یکی از دلایل به تأخیر انداختن دعوت است که مردم، آن را شرعی و درست می‌پندارند. این اندیشه از درحسینیت در فرد رخنه می‌کند و او را بر آن می‌دارد که بگوید: زمانی که به فراگیری علوم دینی پرداختم، دعوت را آغاز می‌کنم. گرچه بخشی از این سخن درست است، اما از آن چنین برداشت می‌شود که انجام دعوت جز با داشتن مقدار مشخصی از علوم شرعی ممکن نیست. کاملاً روشن است که فراگیری علوم شرعی به طور تخصصی برای همه مردم نه ممکن و نه وظیفه است؛ بلکه مردم وظیفه دارند به تبلیغ دین بر اساس میزان دانشی که دارند همت گمارند و به فراگیری آنچه ندارند و نمی‌دانند، پردازند. البته این امر نیز، دلیل درستی برای به تأخیر افکندن دعوت نیست؛ چرا که تحصیل علم امری نسبی است. به طور مثال فارغ التحصیل دانشکده‌ی الهیات یا دانش آموخته‌ی علوم اسلامی، خودش را بر علوم مسلط نمی‌یابد و حتی کسی که در این رشته‌ی علمی مدرک دکترا هم گرفته، خود را در عرصه‌ی علوم اسلامی ناتوان می‌بیند. بنابراین، چنین احساس و پنداری که همواره از سوی برخی مطرح می‌شود، درست نیست و

آنچه خواسته شده این است که هر کس با آنچه در چننه دارد قدم پیش نهد و اصلاً صدور فتوا یا صدرنشینی در مجالس علمی و دعوی، مطرح و مهم نیست و در چارچوب دعوت نامطلوب است و اصلاً معنا ندارد که دعوتگر به هر پرسشی پاسخ دهد. یا در مورد هر مسأله‌ای فتوا صادر کند؛ بلکه فتوا را به اهل فتوا و مفتیان واگذارد؛ هیچ نقد و ایرادی متوجه او نخواهد شد، چرا که ساختار دعوت به گونه‌ای است که هر مسلمانی با هر پایه‌ی علمی می‌تواند به انجام آن بپردازد. رسول اکرم ﷺ فرموده است: «از من برسائید هر چند که آیه (یا دانستنی اندک و به ظاهر معمولی و کوچکی) باشد» برای فتوا دادن، اهل فتوا هستند و دادن فتوا برای دعوتگر عامی قدغن است.

۲- برخی در توجیه عدم‌پرداختن به دعوت و تنبلی در انجام وظیفه‌ی خود در این پهنه، راحت‌طلبی و تن‌آسایی خویش را به پای برتری خود بر دیگران می‌گذارند و خود را سر و گردنی فراتر از دیگران می‌پندارند و گمان می‌کنند که با انجام فرایض، مطالعه‌ی کتاب‌های علمی، حضور در مجالس ذکر، پرهیز از منکرات و پرداختن به اعمال نیک، از دیگران برترند و دیگر ضرورت ندارد که به پند و اندرز بپردازند و فکر می‌کنند وجود افراد دیگری که پند و اندرز می‌دهند، این مسئولیت را از دوش آنان برمی‌دارد. چنین اشخاصی در امور دینی به کسانی می‌نگرند که به ظاهر در سطحی پایین‌تر از آنان قرار دارند. البته این افراد باید به دعوتگران کوشا و فعالی بنگرند که زمین را در می‌نوردند و برای تبلیغ دعوت و اندیشه‌ی خود به جاهای مختلف عزیمت می‌کنند و با بذل وقتشان برای دعوت مردم، برای نشر و گسترش این دین راستین همت می‌کنند.

پس بر ماست که به کسانی بنگریم که عملاً شب و روز خود را صرف دعوت می‌کنند و تمام خواست آنان گسترش دین و ترویج آن است. آری،

باید از چنین کسانی الگو گرفت و در بذل و داشته‌های خود در پهنه‌ی دعوت به اینها اقتدا کرد. بسیاری از مردم برای گسترش اهداف خود چنان فداکاری می‌کنند که انسان دچار تعجب و حیرت می‌شود. جای سؤال است که چرا ما در راه دعوت و گسترش دین فداکاری نکنیم و قربانی ندهیم؟ چرا در فداکاری به افراد فداکار و از خود گذشته اقتدا نکنیم؟ حداقل به دشمنان خدا بنگرید؛ به صاحبان اندیشه‌های باطل نگاه کنید که در راه اندیشه‌ای که بر ذهن و خردشان سیطره یافته، زندانی می‌کشند، سختی‌ها تحمل می‌کنند و تبعید و آوارگی به جان می‌خرند! پس مسلمانان کجایند تا مسئولیت دین خود را به عهده گیرند؟ کجایند آنان که از روی صداقت و راستی این مسئولیت را به دوش گیرند و به نشر و گسترش آن در میان مردم پردازند؟ قطعاً باید به کسانی چشم دوخت و از کسانی سرمشق گرفت که در این عرصه بذل و فداکاری می‌کنند. ما نیز وظیفه داریم درباره‌ی دین بیندیشیم و به دعوتگران مخلصی بنگریم که از فداکاری در راه دعوت دریغ نمی‌ورزند. آری، بر ماست که به آنان اقتدا کنیم.

۳- عده‌ای با این شک و شبهه که برای دعوتگری دیگران صلاحیت و شایستگی ندارند، از دعوتگری سر باز می‌زنند و می‌پندارند وجود برخی کاستی‌ها در آنان یا مؤثرنبودن شخصیت آنان در توده‌ی مردم، دلیل درستی برای وانهادن دعوت و مسئولیت‌گریزی است. بیشتر آنان بی‌آنکه عملاً دعوت را تجربه کرده باشند، به چنین مواردی خود را قانع می‌کنند. باید دانست که این حالت، نتیجه و برآیند رخوت و نارسایی شخصیتی است. این دسته از افراد اعتماد به نفس ندارند؛ چرا که اولاً در پهنه‌ی یک تجربه‌ی عملی، عینی و قابل اعتماد برای ارزیابی شخصیت خود، وارد نمی‌شوند. از سوی دیگر، این پرسش نیز وجود دارد که آیا اصلاً کسی هست که در او عیب یا عیوبی نباشد؟ این تصور نادرست یا در واقع این عدم اعتماد به نفس

از آن جا پدیدار می‌شود که شخصی در ذهن خود، شکل خاصی از دعوت‌نگران را ترسیم می‌کند و به دعوت‌نگر، معنا و مفهومی آن چنانی می‌دهد. او در ذهن خود دعوت‌نگر را انسان کامل و بی‌عیبی می‌پندارد و بر مبنای همین تصور نادرست که در ذهن خود ساخته و پرداخته است، خود را ناتوان می‌یابد و می‌گوید: من هرگز نمی‌توانم همانند و همسان چنین شکلی از دعوت‌نگر شوم. باید دانست که در همه‌ی مردم عیب‌ها و کاستی‌های غیرقابل انکاری وجود دارد. بنابراین، باید انسان واقع‌نگر باشد و در عالم خیال و هیپروت سیر نکند و خود را به سرگشتگی نیفکند. اندیشه و خیالی که بیان شد، بر پایه‌ای غیرشرعی شکل گرفته است. این خیال‌پردازی در روانشناسی نیز معروف و شناخته شده است. بر پایه‌ی دانش روانشناسی، انسانی که در ذهن خود نمونه‌های خیالی برای خویش می‌آفریند و آنان را فراروی خود مجسم می‌کند، در صورت عدم دستیابی به ساخته و پرداخته‌های ذهنی خود به شکست، ناکامی و پوچی دچار می‌گردد. برای درک بیشتر موضوع، مثال دیگری می‌آوریم. مثلاً شخصی می‌گوید: خوشبختی من در آن است که همه‌ی مردمی که می‌شناسم، از من راضی باشند! این، کاری نشدنی است و اصلاً امکان رضایت و خرسندی همه‌ی مردم از یک نفر وجود ندارد. همین طور شخصی که می‌گوید: وقتی که کامل شوم و هیچ عیبی در من وجود نداشته باشد، برای تبلیغ دین به دیگران، دست به کار می‌شوم! قطعاً چنین خیالی نیز غیرممکن و نشدنی است. آری، اگر در خودت عیبی سراغ داری، برای اصلاح آن شتاب کن؛ اما از انتقال و گسترش دعوت به دیگران باز نمان.

اما اینکه برخی شخصیت خود را در عرصه‌ی دعوت اثرگذار نمی‌دانند، تصور اشتباهی است؛ چرا که دعوت، اشکال و صورت‌های گوناگونی دارد که هر یک از اشکال و شیوه‌های آن با شخصیت افراد انطباق و سازگاری می‌یابد

و اساساً روند دعوت به سبب نوع شخصیت افراد، دچار توقف و ایستایی نمی‌شود. در هر انسانی این توانایی وجود ندارد که شخصاً به ارشاد، آموزش و پرورش افراد بپردازد؛ اما قطعاً می‌تواند دیگران را به چنین جلسه‌هایی راهنمایی کند، یا آنان را از مکان برگزاری جلسات علمی و تبلیغی با خبر سازد. همچنین می‌تواند کتاب‌هایی بخرد و به مردم هدیه کند، تا از این طریق کاری در عرصه‌ی دعوت کرده باشد. شاید فردی نتواند برخی از دانستنی‌ها و معلومات خود را به دیگران منتقل کند یا به شرح آن‌ها بپردازد، اما حتماً این امکان برای او وجود دارد که دیگران را به کتابی که حاوی آن مسایل و معلومات است، راهنمایی کند و با کار بستِ چنین شیوه‌هایی دیگران را دعوت کند. آری، روش‌ها و اشکال گوناگون دعوت، این امکان را برای هر فردی فراهم می‌کند که بتواند شیوه یا شکل مناسبی از آن را برگزیند و به انجام مسئولیت خود در قبال دعوت بپردازد. اصلاً در پهنه‌ی دعوت مهم نیست که انسان در صدر مجلس بنشیند و سخنوری توانمند باشد و به رسایی و ادیبانه سخن گوید. بسیاری کسانی که زندگانی خویش را در میدان دعوت و جهاد سپری کرده‌اند و کسی نام و آوازه‌ای از آنان نشنیده است. همین‌طور بسیاری کسانی که ما نامشان را نمی‌دانیم و از سرگذشتشان بی‌خبریم؛ اما کارهای بزرگی کرده‌اند که اجر و پاداش آن‌ها را خواهند یافت. در حدیث آمده است: «خوشا به حال بنده‌ای که در حالی افسار اسبش را گرفته که ژولیده موی و غبارآلود است (و بر خلاف ظاهر غبارآلودش، مقامی بس بزرگ و والا دارد). اگر به دنباله داری لشکر گماشته شود، (به خوبی) قشون خواهد بود و اگر به حراست و نگهبانی گمارده شود، کار حراست و نگهبانی را انجام می‌دهد». آری، ممکن است شخصی به پاسبانی شب گماشته شود و پست دیگری نداشته باشد؛ چنین شخصی گرچه به خیال ما ارزش و جایگاهی ندارد، اما به کاری بس مهم و بزرگ

دست زده است. این شخص با وجود آنکه در نگاه مردم ارزش معنوی چندانی ندارد و با آنکه در پس طلایه‌دار و پرچم‌دار لشکر است و با آنکه آنچه برای دیگران فراهم است برای او فراهم نیست، شأنی متمایز و مقامی والا دارد. رسول اکرم ﷺ به چنین کسانی اشاره کرده است که اگر اجازه خواهد، به او اجازه داده نمی‌شود و اگر سفارشی کند، پذیرفته نمی‌گردد؛ این شخص غبارآلود چنانچه از امیر (فرمانده) لشکر اجازه خواهد، پذیرفته نمی‌شود و شخصیتی برجسته ندارد. اما با این حال چنان مقامی دارد که قابل تصور نیست. ما نیز وظیفه داریم برای گسترش دین بکوشیم، هر چند در رأس امور نباشیم. البته باید به آفت‌ها و زیان‌های صدرنشینی و داشتن پست و مقام رخنه می‌کند و شخص را به غرور و خود فریبی می‌افکند. لذا از آنجا که صدرنشینی، آثار منفی بر انسان می‌گذارد، در همه‌ی حالات شرف و افتخار محسوب نمی‌شود. بلکه مسئولیت صدرنشینی و داشتن مقام در دعوت، تکلیف و مسئولیت بزرگ و سنگینی است که تاب آوردن آن بر انسان مشکل می‌نماید.

۴- فرار از دعوت و مسئولیت‌گریزی در میدان دعوت برابند ناتوانی، ترس و ضعف و نارسایی درونی و شخصیتی است. چنین شخصی می‌پندارد که دعوت، برایش مشکلاتی به دنبال دارد و مایه‌ی بروز سختی‌های غیرقابل تحملی از قبیل زندان، آوارگی، تبعید و... می‌شود. باید دانست که آزمون بنده از سنت الهی است و این آزمایش، به سبب عوامل گوناگون صورت می‌گیرد: به سبب فراخواندن دیگران به سوی خدا، یا به علت برخی امور فردی، یا به خاطر بلاهای طبیعی که در هر حال صبر و شکیبایی واجب است. خواند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹]. «کسانی که [برنامه‌ها و] پیام‌های خدا را

[به مردم] می‌رسانند و از او می‌ترسند و از کسی جز خدا نمی‌ترسند...» منظور از اینکه از کسی جز خدا نمی‌ترسند، جرأت و بی‌باکی بجا و حق است، نه اینکه انسان خودش را با بی‌تدبیری در ورطه‌ی هلاکت افکند.

به یاد دارم در «گلفرد» در جنوب لندن، جوانی انگلیسی تبار را دیدم که تازه مسلمان شده بود. او به خاطر یافتن کار در جای دیگری باید برای مصاحبه به آنجا عزیمت می‌کرد. دوستان این جوان در جمعیت اسلامی، خواستند پیش از آنکه این جوان تازه مسلمان به قصد مصاحبه به آن شهر عزیمت کند، به او بگویند برای آنکه به او زیان نرسد و در امتحان شفاهی به منظور گزینش در شغل دلخواهش قبول شود، مسلمان شدنش را پوشیده دارد. اما این جوان که فقط سه هفته از مسلمان شدنش می‌گذشت، پیش از دیدن دوستانش در انجمن اسلامی، رهسپار مرکز مورد نظر برای آزمون شفاهی شد. افراد زیادی برای شرکت در آزمون به منظور احراز شغل مورد نظر خود آمده بودند. وقتی نوبت جوان تازه مسلمان رسید، گفت: چندی است که من مسلمان شده‌ام و اسمم را تغییر داده‌ام. نام من پیش از این «رود» بوده و اینک نام «عمر» را بر خود نهاده‌ام. من از شما می‌خواهم که در صورت پذیرش من در این کار، در وقت نماز به من فرصت دهید تا این وظیفه‌ی دینی خود را ادا کنم. جالب است که از میان آن همه کارجو، این جوان مسلمان پذیرفته شد و جالب‌تر و شگفت‌آورتر علت قبولی او بود؛ آنان به او گفتند: ما برای این کار کسی را می‌خواستیم که در تصمیم‌گیری قوی و توانمند باشد و بتواند تصمیم‌های بجا و درستی بگیرد. تو ظاهراً از چنین توانایی و اراده‌ای برخورداری که به دین دیگری گرویده‌ای. آری، علت قبولی جوان مسلمان در گزینش استخدامی این بود که او به این دین می‌بالید و افتخار می‌کرد که من مسلمان شده‌ام. خود بنگرید که آیا اگر او خود مسلمان شدنش را پنهان می‌داشت، در این گزینش پذیرفته می‌شد؟

آری قطعاً بالیدن و افتخار کردن او به دینش، مایه‌ی خیر و صلاح او شد. برخی از مسلمانان از اینکه در میان مردم کار دعوتگری را انجام می‌دهند، یا مورد دعوت واقع شوند، می‌ترسند. خودم نمونه‌های عجیبی در این باره دیده‌ام. به طور مثال مسلمان عرب تباری را دیدم که از صحبت کردن به زبان عربی تن می‌زد تا معلوم نشود که او عرب یا مسلمان است؛ در صورتی که کاملاً روشن بود که او عرب و مسلمان است. چندی پیش در مطب پزشکی بودم و آنجا آمد نشانه‌هایی در او وجود داشت که مشخص می‌کرد او عرب تبار است. با او به عربی سخن گفتم. اما به انگلیسی پاسخ را داد. از او پرسیدم که از کدام کشور است؟ ولی پاسخی نداد و این پرسش برابرم ایجاد شد که چرا انسان به این حد از خود باختگی و بی‌هویتی می‌رسد؟!.

۵- بسیاری می‌گویند: باید خودت را اصلاح کنی و مراقب خود باشی که به آلودگی‌های جامعه گرفتار نشوی. آنان خودسازی و خویشنداری را بهانه‌ی مناسبی برای فرونهادن دعوت و اصلاح می‌پندارند و به آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی مائده استناد می‌کنند که خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵]. «ای مومنان! مواظب خود باشید [و خود را از ورطه‌ی گناه به دور دارید و بدانید تا] هنگامی که شما هدایت یافته‌اید [و راه دین و رستگاری را در پیش گرفته‌اید و از امر به معروف و نهی از منکر نیز غفلت نکرده‌اید]، گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند».

ابوبکر صدیق رضی الله عنه متوجه شد که برخی از مردم فهم و برداشت نادرستی از این آیه دارند و می‌پندارند که اگر خود از هدایت برخوردار باشند، همین بس است و گمراهی دیگران به آنان آسیبی نمی‌رساند. لذا به قصد رفع این

برداشت نادرست، در میان مردم برای خطابه و سخنرانی برخاست و فرمود: شما این آیه را می خوانید [آیه ی ۱۰۵ سوره ی مائده و از آن برداشت نادرستی دارید]، اما من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «اگر مردم، ظالمی را [در حال ارتکاب جور و ستم]. ببینند و دستش را نگیرند و از ظلم و ستم باز ندارند، انتظار می رود که خداوند همه ی آنان را به گرفت و عذابش بگیرد و عذاب دهد». (این حدیث را ترمذی، نسایی و ابوداود رحمهم الله با اسناد صحیح روایت کرده اند).

آری، این فهم و برداشت اشتباه است که انسان، خودش را برخوردار از هدایت ببیند و این را برای خود کافی بداند. هیچ کس نباید تنها به اندیشه ی اصلاح خودش باشد و بگوید که مرا با دیگران چه کار؟ یا به آیه ی قرآن: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸].

استناد کند که هر کس در گرو اعمال خویش است. آری، همه ی اینها از دروازه های ورود شیطان و وسوسه گیری های اوست تا مردم را از دعوت کردن دیگران به سوی خدا باز دارد.

چند هشدار به دعوتگران

خودم و شما را از تمام آلودگی‌ها و شائبه‌هایی که نیت را به ریا و سمعه آلود، بر حذر می‌دارم؛ چرا که باید اخلاص و راستی پیشه کرد و برای درستی عمل بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ کوشید. در این رهگذر چاره‌ای جز پالودن نیت و داشتن صدق و اخلاص نیست. به ویژه که اخلاص نیت یکی از مشکل‌ترین اموری است که بر نفس آدمی سنگینی کند و هیچ کسی هم نمی‌تواند مدعی شود که حتماً نیتش خالصانه و صادقانه است، بلکه همه نیازمند این هستند که همواره به خود بازنگرند و نیت خویش را از هرگونه شائبه و پلیدی بیبرانید. شیطان همیشه می‌کوشد به درون انسان رخنه کند و عملش را به تباهی و کج‌اندیشی بکشانند. شیطان گاه چه پیش از انجام یک عمل نیت را خراب می‌کند و گاه در حین انجام آن عمل و گاه پس از انجام آن. به هر حال همه باید بکوشیم از این آرمان و هدف بزرگ برخوردار شویم که غایت و مقصود اصلی، بهشت و خشنودی خداوند متعال است. برای رسیدن به این مقصد بزرگ باید مسئولیت این دین و دعوت را به دوش کشیم و از منافع و بهره‌های دنیوی و بهره‌های مادی یا اجتماعی و یا مقام و منزلت بالا در نزد مردم - در گذریم.

دلایل فراوانی وجود دارد که گناه بزرگ کسانی را روشن می‌کند که به قصد نادرست به انجام برخی از اعمال می‌پردازند و می‌خواهند مورد تعریف

و تمجید قرار گیرند و درباره‌ی آنان سخنانی رضایت‌بخش و دلپذیر گفته شود. مثلاً از نخستین کسانی که به آتش افکنده می‌شوند و آتش جهنم بر آنان برافروخته می‌شود، آن قاری قرآن است که قرآن خوانده است تا به او قاری گفته شود و مجاهدی است که به قصد آنکه به وی شجاع و دلیر گویند جهاد کرده و یا سخاوتمندی است که سخاوت و بخشش کرده تا به جود و سخاوتمندی ستوده شود.

انسان همواره باید در پی نیت خالص و راستین باشد؛ چرا که تنها درست بودن ظاهر عمل مهم نیست و نیت هم باید درست و صحیح باشد. رسول اکرم ﷺ نیز همواره اصحاب را بر اساس هدف و مقصد، بار می‌آورد و تربیت می‌کرد که همیشه در پی خشنودی خداوند متعال و بهشت باشند. آن حضرت زمانی که بر کوه‌ها و سنگلاخ‌های پیرامون مکه گذر می‌کرد، با دیدن خانواده‌ی یاسر رضی الله عنه در زیر شنکجه و عذاب کفار قریش، می‌فرمود: «ای خانواده‌ی یاسر! صبر و شکیبایی در پیش گیرید که جایگاه شما بهشت است». آری، همین مصداق فرمایش الهی است که: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [التوبة: ۱۱۱]. «بی‌گمان خداوند جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری کرده است».

آری، رسول خدا ﷺ در پهنه‌ی پرورش ایمانی اصحاب و بیعت گرفتن از آنان بر مبنای وعده‌دادن به بهشت، عمل می‌کرد و هرگز از طرف خود و خودسرانه به دیگران وعده‌ی پیروزی و قدرت نمی‌داد. البته مسلمانان پس از رشد ایمانی، در دوران مدنی به قدرت و پیروزی دست یافتند.

۲- پرهیز از تعصب قومی، ملی یا مرامی و حزبی. اصل بر این است که انسان همواره پیرو دلیل درست و راستین باشد و هرگز کوکورانه و چشم بسته از اشخاص و افراد خاصی دنباله‌روی نکند، تا از پیروی حق باز نماند.

قطعاً تعصب و وابستگی قومی از نمادها و آثار جهالت است که در پاره‌ای اقوال و اشعار نمود پیدا می‌کند. چنانکه شاعری گرایش قومی و ملی را به این شکل به شعر در آورده است که در قالب نثر زیر به آن اشاره می‌کنیم:

من از فلان قبیله هستم و تنها به آن وابسته‌ام. قبیله‌ام هر راهی که در پیش گیرد - درست یا نادرست - من نیز همان راه را در پیش می‌گیرم. اگر قبیله‌ام بیراهه رود من نیز همراهش می‌روم و اگر راه رشد و هدایت در پیش گیرد من نیز قبیله‌ام را همراهی خواهم کرد.

قطعاً چنین وابستگی و فهمی، جاهلی است و ریشه‌ی اسلامی ندارد، بلکه فهم اسلامی، ما را بر آن می‌دارد که خود را تنها متعهد به پیروی از حقیقت و راه درست بدانیم و اصلاً برایمان مهم نباشد که چه کسی عهده‌دار و طلایه‌دار حق و حقیقت است. در این میان، اهل حق و حقیقت را یاری می‌رسانیم و با دشمنان حقیقت و کسانی که پیرو حق نیستند، می‌ستیزیم.

۳- خودم و شما را به پرهیختن از گرایش‌های قومی، ملی و جغرافیایی در چارچوب دعوت مردم به سوی خدا فرا می‌خوانم. خط و مرزهایی را که استعمار در جهان اسلام کشیده، بی‌پایه می‌دانم و معتقدم که دعوتگران نیز در عرصه‌ی دعوت به آن بها ندهند و مرزهای جغرافیایی را در پهنه‌ی دعوت مهم نپندارند؛ چرا که دعوت اسلامی جهانی است و تمامی اقوام و دسته‌ها اعم از عرب، عجم، سیاه و سفید را در بر می‌گیرد. برخی جهانی بودن دعوت اسلامی و فراگیرندگی آن را صرفاً یک تئوری می‌دانند و به هنگام تطبیق و عملی کردن آن، راهی متفاوت در پیش می‌گیرند که اصلاً با نظریه‌ی همه‌گیربودن دعوت اسلامی سازگار نیست. بنابراین، در قبال این مسئله بایستی به خود بازگردیم و از این وابستگی و گرایش، خود را برهانیم و آگاهانه عمل کنیم.

۴- در این قسمت دعوتگران را از فخر فروشی و تکبر برحذر می‌دارم. معمولاً کسی که در مسیر دعوت گام بر می‌دارد، یا از جایگاه والایی چون صدرات و داشتن مقام در مجموعه‌ی فعالیت‌های تبلیغاتی خود برخوردار می‌گردد و یا پست و جایگاهی می‌یابد که به مقتضای آن، عده‌ای به او مراجعه می‌کنند و شاید همین باعث شود که او به خود فریفته گردد و تکبر ورزد و چنین پندارد که بر دیگران برتری و شرف دارد. رسول اکرم ﷺ تکبر را چنین تعریف کرده‌اند که عبارت است از: «ضایع کردن حق و خوارشمردن مردم». پس متکبر کسی است که از حق روی بر می‌تابد و به مردم با دیده‌ی حقارت و خواری می‌نگرد و همین منشأ خودپسندی و تکبر است. ما وظیفه داریم به مردم با دیده‌ی دلسوزی و مهربانی بنگریم؛ نه اینکه به آنان نگاهی تحقیرآمیز داشته باشیم. درمان این منش بد، تقوایبشگی و ترس از خداست. برای این منظور باید همواره به خود بنگریم و اعمال و نفس خویش را به محاسبه کشیم. به رفع عیوب و کاستی‌های خود بپردازیم و از پرداختن به عیب‌ها و کاستی‌های دیگران بپرهیزیم. هر کس باید پیش از پرداختن به عیب‌های دیگران عیب‌های خودش را اصلاح کند و درست نیست که همیشه بگوید: فلانی چنین گفته یا فلانی چنان کرده است. کسی که به عیوب خود نمی‌پردازد و نسبت به اصلاح کاستی‌هایش اقدام نمی‌کند، نمی‌تواند در عیب‌جویی از دیگران خود را رام کند. باید پیوسته با توجه به جنبه‌ی خطاپذیری انسان، خودش را به این امر قانع کند که انسان موجودی است جایز الخطا و ارتکاب لغزش و اشتباه از او گریزناپذیر است. در این میان، باید حق و حقیقتی را که روشن شده است در پیش گرفت و دانست که درستی عمل به تنهایی کافی نیست و حتماً باید با خلوص نیت همراه باشد.

۵- نکته‌ی دیگر که خودم و شما را به پرهیز از آن فرا می‌خوانم، حس بدبینی است. با داشتن این حس آدمی به واقعیت‌های کنونی یا آینده، نگاهی بدبینانه دارد. در بسیاری از مردم این پندار رخنه کرده که دیگر راهی برای اصلاح نمانده است. این امر باعث شده تا با نگاهی تاریک به آینده بنگرند. البته این احساس به سبب بسترها و زمینه‌های گوناگونی شکل گرفته است. از جمله اینکه عده‌ای پس از ناکامی در دعوت شخص یا اشخاصی، دامنه‌ی این ناکامی را تا بدانجا گسترش می‌دهند که به حس بدبینی می‌انجامد و حق‌پذیری مردم را به دور از امکان می‌انگارد. قطعاً یک تجربه‌ی ناموفق در دعوت و گستراندن دامنه‌ی آن، یا به سخن دیگر، عمومیت بخشیدن به پاره‌ای از ناکامی‌ها در مسیر دعوت، بستر شکل‌گیری نگاه بدبینانه است و باعث می‌شود انسان، حق‌پذیری مردم را بعید بداند. بسیاری از مسلمانان نیز در دوران مکی، مسلمان شدن عمر بن خطاب را بعید و دور از امکان می‌دانستند؛ آنان در برابر کسانی که به مسلمان شدن عمر امیدوار بودند، به سخت‌گیری و شدت عمل عمر رضی الله عنه استناد می‌کردند. عمر آن چنان بر ضد مسلمانان سخت‌گیر و خشن بود که هر گاه در راهی می‌رفت، مسلمانان به کناری می‌رفتند و سعی می‌کردند از او دور شوند؛ چرا که او برای مسلمانان مزاحمت ایجاد می‌کرد و آنان را کتک می‌زد. یکبار یکی از اصحاب گفت: شاید عمر بن خطاب مسلمان شود. اما صحابی دیگر گفت: به خدا سوگند که او مسلمان نمی‌شود ... سرانجام عمر رضی الله عنه مسلمان شد و چه نیکو اسلام آورد و چه مسلمان خوبی شد. او مسلمان شد و روزی پیشوای مسلمانان گشت و به مقام و منزلت قرار گرفتن در جایگاه خلیفه‌ی دوم مسلمانان دست یافت. من سراغ ندارم که شخصی، مسلمانی را بیازارد و باز هم درباره‌اش گفته شود که او ممکن است روزی مسلمان شود. امروزه مردم، با دیدن شخص گمراه و تبهکاری که به بدی‌ها و

منکرات مشغول است، چنین نظر می‌دهند که او گمراه است و امکان ندارد که مسلمان یا سر به راه شود!

باید به سرگذشت عمر بن خطاب رضی الله عنه نگرست که با وجود آزردن مسلمانان و ایجاد مزاحمت برای آنان، پس از چندی مسلمان می‌شود و در زمره‌ی بهترین مسلمانان قرار می‌گیرد. باید از این حس بدبینی که معمولاً در اثر ناکامی بعضی دعوتگران ایجاد می‌شود، دوری کنید. برخی به خطا می‌افتند و دیگران نیز ضمن گستراندن این دامنه و عمومیت بخشیدن به آن، با نگاهی بدبینانه به قضیه می‌نگرند و به اصلاح خطاهایشان نمی‌پردازند.

هر دعوتگری باید در صورتی که به لغزش و خطایی دچار گردد، به درون خود باز نگردد و چنانچه در جریان دعوت با ناکامی و شکست مواجه گردد باز هم باید به خود بنگرد و در خویشتن تجدید نظر کند و وضعیت خودش را بهبود بخشد.

۶- آخرین مسئله‌ای که دعوتگر از آن پرهیزد این است که از قرائت‌ها و برداشت‌های نادرست از نصوصی که درباره‌ی آخر الزمان آمده، پرهیز کند. برخی هنگام دیدن نصوصی از قبیل «بدأ الإسلام غریبا و سيعود غریبا» دست از کار می‌کشند و به ویژگی کسانی که با توجه به همین نصوص از عوامل بازگشت دوباره‌ی اسلام هستند، توجه نمی‌کنند. در همین نص بیان شده است که «آنان، کسانی هستند که آنچه را مردم به فساد و تباهی کشیده‌اند، بهبود می‌بخشند». آری برخی ضمن آنکه خود از اصلاح و بهبود تباهی‌های جامعه ناامید می‌شوند، در مصلحان و اصلاحگران نیز دل‌سردی و سستی می‌افکنند. آنان به این دلیل و گمان از اصلاح ناامید می‌شوند که این دوران را دوران فتنه می‌دانند و می‌پندارند که هیچ امید و چشم‌اندازی برای اصلاح وجود ندارد. چنین پنداری شاید به این سبب باشد که آنچه در باب

غربت اسلام در حدیث فوق آمده، بر وضعیت کنونی حمل می‌گردد. البته باید دانست که در حدیث بالا به تلاش و کوشش وافر برای اصلاح اشاره شده و در آن کسانی که در مسیر اصلاحگری گام نهاده‌اند، ستوده شده‌اند. همچنین مسلمانان پیش از این و در گذشته‌های دور خود، به طور مقطعی ادوار بدتری را نیز پشت سرگذاشته‌اند. مثلاً بر مسلمانان، دورانی گذشته که عده‌ای حرم مکی را به تصرف خود در آوردند و هزاران مسلمان را در ایام حج به خاک و خون کشیدند. آنان سر مست از این جنایتشان بانگ بر می‌آوردند که: دسته‌های پرندگان کجایند؟! آن سنگ‌ها و سنگریزه‌ها کجاست؟! آنان بر مکه مسلط شدند، حجر الاسود را ربودند و به مدت بیش از شانزده سال به جای دیگری منتقل کردند. آنان قرمطیان کفر پیشه بودند (که در سال ۹۳۰ هجری قمری بر مکه مسلط شدند و بنا بر برخی منابع تاریخی حجر الاسود را به مدت بیست و دو سال به جای دیگری بردند. م).

به هر حال آن دوران سیاه که حرم اشغال شد، مسلمانان زیادی کشته شدند، حجر الاسود ربوده شد و مدتی طولانی به جای دیگری انتقال یافت، گذشت و اینک سزاوار نیست ما که چنان رخداد‌های وحشتناکی را به چشم ندیده‌ایم، بگوییم امیدی به اصلاح نیست. حتی وجود چنین رخداد‌هایی دلیل بسته شدن دروازه‌های امید نیست. مثلاً صلیبیان بیت المقدس را مدتی طولانی اشغال کرده بودند، سالیان زیادی گذشت و قدس در اشغال صلیبیان بود تا آنکه صلاح الدین ایوبی رحمته الله علیه آمد و قدس را از دست اشغالگران آزاد کرد. (قدس در سال ۱۰۹۹ م. به اشغال صلیبیان در آمد و در سال ۱۱۸۷ م. به دست صلاح الدین ایوبی رحمته الله علیه در جنگ حطین آزاد شد. م)

آری، گردش ایام چنان است که سیاهی‌ها می‌آیند و قطعاً ماندنی نیستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در برهه‌ای از زمان مبعوث شد که با دوران

پیامبران پیشین فاصله افتاده بود و مردم از راه حق سخت منحرف شده بودند. باید دانست و باور داشت که روزگار خیر و نیکی فرا می‌رسد و اینک بر ماست که به اعترافات غریبان بنگریم که چگونه به رشد جلوه‌های اسلامی ادعان می‌کنند. خودم شخصاً برخی از انگلیسی‌ها را دیده‌ام که وضعیت دانشجویان مسلمان را با بیست سال قبل مقایسه می‌کردند و می‌گفتند: اکنون ما دانشجویان مسلمان را می‌بینیم که در دانشگاه‌ها نماز می‌گزارند و اصلاً به اینکه دیگران آنها را می‌بینند، متأثر نمی‌شوند و بلکه به نماز گزاردن خود می‌بالند؛ ما بیست سال پیش چنین نشانه‌هایی را از اسلام‌گرایی جوانان نمی‌دیدیم. آری، آنان می‌دانند که پدیده‌ای دیگر شکل گرفته که عبارت است از بازگشت دوباره‌ی مسلمانان به دینشان. اگر به مجلات، جراید و گزارش‌های منتشر شده درباره‌ی تحولات توجه کنید، در می‌یابید که اینک موج بزرگی از جریان‌ها و گرایش‌های اسلامی پدید آمده که حضور فعالانه‌ی عالمان مسلمان را در عرصه‌ی ارشاد و روشنگری می‌طلبد. ما اینک در حال بازگشت به گذشته‌ی پر افتخارمان هستیم و اکنون به پویایی و پیشرفت در اندیشه‌های دینی خود رو کرده‌ایم و در پهنه‌ی باورهای خود استوار و با نشاط گشته‌ایم و دیگر زیر نفوذ فکری و سلطه‌ی فرهنگی دیگران نیستیم. در پایان از خداوند پاک و بلند مرتبه می‌خواهم که من و شما را از داعیان دین قرار دهد و ما را از سخنان حق بهره‌مند گرداند.

وَصَلَّى اللهُ وَسَلَّمْ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.